

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در مرحله دوم رسید که اگر در موردی که فضول نه در لفظ تصریح کرده و نه قرینه‌ای اقامه کرده که مقصود من خودم نیستم، دیگری است. در ذهنش، در نیتش دیگری بوده است، مثل گفت ده من گندم به تو ایها مشتری به فلان ثمن، و مقصودش این است که ده من گندم در ذمه زید، و لکن نه تصریح به این جهت کرد و نه قرینه‌ای بر این اقامه کرد، بحث اول این بود که این معامله فی الواقع صحیح است یا باطل؟ گفتیم دو نظر هست که گذشت و مختار این شد که باطل است در واقع.

بحث دوم این است که به حسب مقام ظاهر و اثبات آیا حکم به بطلان می‌شود در این صورت یا نه؟ در این جا هم دو قول است. بزرگانی مثل شیخ اعظم، حضرت امام، مرحوم استاد در ارشاد الطالب، قدس سرهم قائل شدند به این که در مقام ظاهر حکم به صحت می‌شود و گفته می‌شود که آن فضول این معامله گردن گیر او است، اگر بایع بوده است گردن گیر او است باید خودش تطبیق آن کلی را و تسلیم مشتری کند، اگر مشتری بوده است، او گفت ده من گندم در ذمه خودم، به بایع این جوری گفت: ده من گندم در ذمه خودم را فروختم به تو ایها مشتری، مشتری هم گفت قبلت. اما در نیتش این بود که قبلت عن قبل زید ولی قرینه‌ای هم اقامه نکرده، نه تصریح کرده، نه قرینه‌ای بر این مسأله اقامه کرده، این جا فرمودند که بایع می‌تواند یقه مشتری را بگیرد بگوید قبلت گفت و این که می‌گوید من مقصودم زید بوده پذیرفته نیست.

اما بزرگانی هم مثل محقق خویی قدس سره فرمودند این جا در ظاهر هم باطل است. پس در این موارد بیع باطل یا شراء باطل فی الواقع و الظاهر.

حجت قول شیخ قدس سره این است که می‌فرمایند در این جا وقتی تنازع واقع می‌شود، حالا من قبل از این که فرمایش شیخ را عرض کنم این تقسیم را عرض کنم بعد بیایم فرمایش ایشان را عرض کنم. ببینید تارة آن طرف، طرفی که فضول نیست، تارة قبول دارد که این آقا راست می‌گوید، می‌گوید من خودم را قصد نکردم، دیگری را قصد کردم قبول می‌کند، می‌گوید راست می‌گوید، او را آدم صادقی می‌داند. او گفته است ده من گندم

را به تو فروختم به فلان ثمن، آن هم گفته بود قبلت، بعد آمد گفت من قصدم خودم نبودم، قصدم پدرم بود، برادرم بود، رفیقم بود، دیگری بود. این هم قبول دارد. در این صورتی که قبول دارد آیا معامله چگونه خواهد شد؟ به نظر شما اعلام چگونه خواهد شد؟ توی کلماتی گفتند در این صورت درست است دیگه، قبول کرده خودش، باطل است. این در حقیقت این متفرع بر فرع قبلی است. اگر ما در فرع قبلی گفتیم در این صورت معامله واقعاً باطل است، خب این هم دارد می‌گوید بله قبول دارم واقعاً باطل است دیگه. اگر تقلیداً او اجتهاداً نظرش در آن بحث قبل این باشد که این معامله فی الواقع باطل است. خیلی حالا هم که می‌پذیرد از این‌ها؛ اما اگر در مسأله قبل مانند شیخ طوسی، مانند علامه، مانند مرحوم نائینی قدس سرهم، می‌گوید نه در واقع این معامله درست است، و خود به خود پای همان فضول حساب می‌شود. خب قبول هم بکند. چه قبول کند، چه قبول نکند حکمش واحد می‌شود، باید بگوییم معامله درست است. بنابراین توی کلمات که می‌بینیم بدون این تفصیل، بدون این دقت بیان شده این لازم است که این دقت در آن اعمال بشود. اما اگر قبول نکرد گفت نه، یک آدمی نیست که او را خیلی صادق بداند و امثال ذلک، یا اگر توی دلش هم قبول دارد به حسب ظاهر می‌گوید نه، مراجعه کردند به دادگاه پیش قاضی، در این جا شیخ فرموده است که معامله می‌تواند صحیح باشد. به چه بیان؟ به این که بیان که خب در این جا قول فضول که دارد می‌گوید من دیگری را قصد کردم، خودم قصدم نبود. قول فضول خلاف ظاهر و خلاف اصل است، چون ظاهر این که گفت بعثت مثلاً ده من گندم به فلان ثمن، این کلام انصراف دارد، چون قرینه برخلاف در آن اقامه نشده، انصراف دارد به این که ده من گندم در ذمه خودم. پس حالا که می‌گوید خودم را قصد نکردم قولش خلاف ظاهر است. این از یک طرف، از طرف دیگر ما گفتیم در این صورت معامله باطل است اگر واقعاً دیگری را قصد کرده، و حال این که اصالة الصحة، ظاهر این است که معامله‌ای از دو نفر واقع شده، مقتضای اصالة الصحة این است که این معامله صحیح باشد. پس بنابراین قول فضول که می‌گوید خودم را قصد نکردم، دیگری را قصد کردم چه بایع باشد آن فضول، چه مشتری، این قولش هم خلاف اصل است، هم خلاف ظاهر کلامش است. هر کسی قولش خلاف اصل یا خلاف ظاهر بود می‌شود مدعی. و آن طرف مقابل که می‌گوید نه آقا این جوری نیست، قول او موافق ظاهر است، موافق اصل است، او می‌شود منکر. خب قانون قضا چیه؟ «البینه علی المدعی و الیمین علی من أنکر» این جا آقای مدعی که همان فضول باشد در این جا اقامه بینه نمی‌تواند بکند چون یک امری است درونی، ضمیری، مربوط به فکر خودش است، قابل اقامه بینه نیست؛ بنابراین نوبت می‌رسد به حلف منکر...

س:

ج: آن گفتنش است، ضمیرش را به آن‌ها نمی‌دانم، شاید دارد دروغ می‌گوید.

خب پس نوبت می‌رسد... بینّه که مدعی نمی‌تواند بیاورد، پس نوبت می‌رسد به حلف منکر. منکر قسم می‌خورد که من علم به این که ایشان دیگری را قصد کرده است ندارم. وقتی این قسم را خورد پس بنابراین قسم می‌خورد من علم ندارم که ایشان دیگری را قصد کرده، نه ظاهر کلامش این است که خودش را قصد کرده بوده. پس به نفع منکر دعوا ثابت می‌شود و وقتی به نفع منکر دعوا ثابت شد پس معامله... قاضی می‌گوید به حسب ظاهر معامله درست است، آقای بایع را ملزم می‌کند به این که باید خودت تطبیق کنی و آن مبیع را به مشتری بدهی یا اگر مشتری بوده است می‌گوید باید ثمن را تطبیق کنی به بایع بدهی. این فرمایش شیخ اعظم قدس سره است.

در مقابل شیخ اعظم، محقق خویی فرمودند که این که شیخ فرمود منکر قسم می‌خورد که من علم ندارم به این که دیگری را قصد کرده است أم لا، این فایده ندارد. خب شما علم نداری منافات ندارد با این که او واقعاً دیگری را قصد کرده باشد. شما علم نداری، شاید آن دیگری را قصد کرده و ما گفتیم اگر واقعاً دیگری را قصد کرده معامله باطل است. او اگر می‌خواهد قسم بخورد باید قسم بخورد به این که می‌دانم که دیگری را قصد نکرده است و خودش را قصد کرده، نه علم ندارم به این که دیگری را قصد کرده.

بعد ایشان می‌فرماید چون آقای منکر هم این قسم را نمی‌تواند بخورد، مگر علم غیبت دارید که او قصد نکرده. پس بنابراین منکر نمی‌تواند قسم بخورد. همان طور که مدعی که فضول بود نمی‌توانست اقامه بینّه بکند چون یک امر درونی بود، بینّه اطلاعی از آن ندارد که بیاید شهادت بدهد، این یمین هم که می‌رود طرف منکر در این جا، منکر هم نمی‌تواند قسم بخورد. این قسمی که شیخ فرموده که البته می‌گوید من علم ندارم، البته این حرف درست است، اطلاع از خودش دارد که علم دارد یا ندارد، ولی این به درد نمی‌خورد. آن که به درد می‌خورد آن است که بگوید او قصد نکرده. این را هم که علم غیبت ندارد، نمی‌تواند قسم بخورد. منکر که قسم نخورد، نکول کرد قسم برمی‌گردد به مدعی.

س:

ج: حالا اجازه بدهید فرمایش محقق خویی تمام بشود.

قسم که برگشت به مدعی یعنی همان فضول، فضول می‌آید قسم می‌خورد که من دیگری را قصد کردم، خودم را قصد نکرده بودم. و وقتی قسم خورد دیگری را قصد کردم، خودم را قصد نکردم، قهراً معامله باطل می‌شود. پس حجت محقق خویی بر بطلان از تعلیقه‌ای که به کلام شیخ اعظم زدند روشن شد که در این جا روند قضا به این

شکل تحقق پیدا می‌کند که فضول که مدعی است اقامه بیّنه نمی‌تواند بکند، پس حلف متوجه منکر می‌شود. منکر هم در اثر این که یک امر درونی است، آن که شیخ فرمود قسم به او می‌خورد آن فایده ندارد. باید قسم بخورد که این دیگری را قصد نکرده و خودش را قصد کرده، این هم که امر درونی است، او نمی‌تواند چنین قسمی بخورد. پس برمی‌گردد به کی؟ نکول منکر برمی‌گردد به مدعی. مدعی قسم می‌خورد، از خودش که اطلاع دارد دیگه، او می‌تواند قسم بخورد. قسم می‌خورد که من دیگری را قصد کرده بودم، خودم را قصد نکرده بودم، پس معامله باطل می‌شود. این فرمایش محقق خویی در قبال فرمایش شیخ اعظم قدس سرهما است.

در مقابل فرمایش محقق خویی، دو مطلب وجود دارد. مطلب اول ما یخطر بالبال هست و آن این است که چرا می‌فرمایید منکر این جا نمی‌تواند قسم بخورد؟ چون یک امر درونی است راه به آن ندارد. این البته بحث اصلی‌اش حالا دیگه در کتاب قضا هست و مربوط به آن جا می‌شود. اما ممکن است در باب قضا بگوییم که امور درونی دو قسم است، بعضی از امور درونی هست که ما حجتی بر آن نداریم، در مقام اثبات، در مقام ظهور حجتی بر آن نداریم. این جا بله، خب منکر نمی‌تواند قسم بخورد. اما اگر در مقام اثبات حجت داشتیم بر وجود یا عدم آن، خب این جا چه اشکالی دارد که قسم بر اساس حجت به پشتوانه حجت بتواند منکر انجام دهد؟ در این جا ما گفتیم کلام فضول ظهور در چی دارد؟ هم شیخ پذیرفته، هم محقق خویی پذیرفته است، اما اصحاب نداریم کسی در این اشکال کند، همه می‌پذیرند که بله کلام فضول وقتی گفته بعثتک ده من گندم به فلان ثمن، این انصراف دارد، انصراف یعنی ظهور. این ظهور دارد در این که در ذمه خودم. ده من گندم در ذمه خودم. مثبتات امارات حجت است. ظهوری که از امارات... وقتی ظاهرش این است که در ذمه خودم لازمه‌اش نفی اراده ذمه دیگری است. پس بنابراین آن ظهور کلام بایع، ظهور حجةً یعتمد علیه المنکر، می‌گوید من علم غیب خودم ندارم، به قلب تو راه ندارم اما ظهور کلام تو حجت است، ظاهر کلام تو می‌گوید خودم قصد کردم، لازمه خودم قصد کردم این است که دیگری را؛ زید را، عمرو را قصد نکردم. مثبتات امارات حجت است. من به این حجت شرعیه اعتماد می‌کنم قسم می‌خورم. پس این که محقق خویی فرموده است منکر نمی‌تواند قسم یاد کند در مقام، یمكن أن یجاب به این که به این بیان بگوییم یمكنه الحلف.

س: این قرینه منفصله را در واقع ...

ج: چی؟

س: قرینه منفصله را در واقع متد خواست شارع نداریم بگوییم چیز عرفی است، با تحقق قرینه منفصله....

ج: چون عینک نمی‌زنم آن دور را نمی‌بینم، بعد درست متوجه حرف‌ها....

س: حضرت تعالی می فرماید قرینه منفصله آوردن متد خاص شارع است، بین عقلاء متعارف می گوید....

ج: بله، و الا بعداً می آید می گوید نه، باید بگوییم پس آن ظهور هم از بین رفت. آن بله.

خب این یک کلام در مقابل فرمایش محقق خویی قدس سره.

س: با این بیان شما، مدعی هم می تواند بینّه اقامه کند.... آن بینّه می آید.

ج: نه، آن بینّه می تواند بگوید این جوری گفت.

س: کلام شیخ....

ج: نه یک وعده ای است، یک اخباری است، ممکن است بعد پشیمان شده، نخواست به بگوید.

بیان دومی که در قبال محقق خویی فرموده شده است فرمایش حضرت استاد قدس سره در ارشاد الطالب است. ایشان می فرمایند به این که.... هم یک تعلیقه می زنند به حرف شیخ، هم یک تعلیقه می زنند به حرف استادشان؛ محقق خویی قدس سره هم. اما نسبت به فرمایش شیخ می فرمایند این که شیخ اعظم فرمود منکر قسم می خورد که من علم ندارم، علم نداشتم به این که تو دیگری را قصد کردی. استاد می فرمایند که این قسم در صورتی لازم است که منکر انجام دهد که آقای فضول مدعی باشد و ادعا کند تو می دانستی. درست من توی لفظام نیاوردم، قرینه اقامه نکردم اما تو هم می دانستی که من ذمه خودم را... می دانستی من عرضه این کارها را ندارم که بگویم مثلاً ده خروار چیز فروختم در ذمه خودم. نه، تو می دانستی. می فرماید اگر فضول ادعای علم کرد برای منکر که تو می دانستی، این جا آن قسم می خورد به این که من نمی دانستم، این جا جای قسم است. ولی اگر آن ادعایی نمی کند که تو می دانستی، این جا لازم نیست قسم بخورد که شیخ اعظم فرمود قسم می خورد که من نمی دانستم. و اصلاً لای توجه الیه الحلف به منکر در این موارد. مجرد این که... ایشان می فرمود در باب قضا و تفصیله موکولٌ الی بحث القضاء می فرمایند. در این مواردی که مدعی نمی تواند اقامه بینّه کند این جور نیست که مطلقاً باید منکر قسم بخورد. کأنّ محقق خویی این را قاعده مسلّمه گرفتند که در بحث قضا اگر مدعی اقامه بینّه نتوانست بکند به هر وجهی، حلف یتوجه الی المنکر، او باید قسم بخورد تا فیصله داده بشود و قاضی حکم بکند. و اگر نتوانست قسم بخورد، قسم منتقل می شود عند نکوله الی المدعی. روند قضا را این جور محقق خویی قدس سره قرار داده است. ایشان می فرمایند نه، مطلقاً این جوری نیست، در امثال این موارد ایشان می فرمایند نه، قاضی بعد از این که مدعی نتوانست بینّه اقامه کند، طبق این ظاهر حکم می کند، دیگه قسم را هم متوجه منکر نمی کند. طبق همین ظاهر حکم می کند می گوید معامله درست است، در این مثال بایع باید تطبیق کند و مثنی را تحویل مشتری بدهد، در آن مثال هم که مشتری اگر بوده، مشتری باید مثنی را تطبیق کند، کلی مثنی را تطبیق کند به

دست بایع بدهد. و در این موارد می‌فرمایند که این چنین نیست. بعد می‌فرمایند که «و لا دلیل فی مثل الفرض علی اللزوم الحلف علی المنکر فضلاً عن رده الی المدعی» که آقای خویی فرمود قسم بخورد اگر نشد، نتوانست قسم بخورد رد می‌شود به مدعی، مدعی باید قسم بخورد. تا مدعی قسم نخورد فیصله نمی‌شود و قاضی نمی‌تواند حکم بکند. می‌فرماید نه این جوری نیست، در این جور موارد که یک ظهور مسلّمی در کلام بایع اگر بایع فضول است، یا ظهور مسلّمی در کلام مشتری اگر مشتری فضول است وجود دارد. این جا مطالبه قسم از منکر نمی‌شود، طبق همین ظاهر حکم می‌شود مگر این که طرف مقابل که فضول باشد ادعا کند که آقا این می‌دانسته. آن جا بله حرف شیخ درست است که باید قسم بخورد. پس این که شیخ به طور مطلق فرمود باید قسم یاد کند مطلقاً این فرمایش تمام نیست، این که استاد فرمود، این قسم نفعی ندارد، فایده‌ای ندارد مطلقاً که من نمی‌دانستم قسم بخورد نمی‌دانستم، نه این جوری نیست که مطلقاً فایده‌ای نداشته باشد، اگر او ادعای علم می‌کند فایده دارد.

پس بنابراین علی هذا باید روی مبنا البته دیگه حرف بزنیم. چون مبنای این باب قضا است و حالا آن روایات و بحث‌های آن جا خیلی مفصل است کلّ علی مسلکه در باب قضا که روند قضا در این موارد چیست؟ آیا در این موارد حلف نقش دارد برای منکر، یا حلف نقش ندارد، نقش داشتن آن هم مطلقاً است یا در بعضی موارد است، این‌ها دیگه بحث‌هایی است که کلّ علی مسلکه فی باب القضاء و ما هم الان نظری در این باب نداریم چون باب قضا را در این موارد کاری نکردیم روی آن که استنباط کرده باشیم که حالا این نظر درست است یا آن نظر درست است، نکله الی... همان طور که استاد فرمودند موکول الی بحث القضاء، ما هم تبعاً عرض می‌کنیم موکول الی بحث القضاء.

خب بعد شیخ اعظم قدس سره...

س:

ج: نه، چرا دیگه، به نظر محقق خوبی روشن شد دیگه. محقق خوبی چی می‌فرماید؟ می‌فرماید باطل است یعنی قاضی می‌گوید این معامله باطل است بروید پی کارتان. چرا؟ چون روند قضا این است که حلف می‌آید برای مشتری، یعنی غیرفضول که منکر است. او که نمی‌تواند قسم بخورد، قسم برمی‌گردد به مدعی، مدعی هم که نمی‌تواند قسم بخورد پس دعوا... استاد چی می‌فرمایند؛ محقق تبریزی در ارشاد الطالب؟ در این جا فرمودند نه قاضی طبق این ظاهر حکم می‌کند. بدون این که از منکر قسم بخواهد. دیگه قاضی این جا از منکر قسم نمی‌خواهد، می‌گوید این ظاهر این است که تو برای خودت فروختی، یا اگر مشتری هست می‌گوید ظاهر این

است که تو برای خودت خریدی، پس ملزم به این کار هستی. آن طرف هم که ادعا نکرده که تو می‌دانستی، بله در صورتی که بگویی تو می‌دانستی چنین قسمی را او می‌خواهد. اگر او چنین ادعایی را ندارد نه. پس بنابراین در مسأله کأن سه قول می‌شود.

یک قول این که باطل بالمره که آقای خوبی می‌فرمایند.

یک قول فرمایش شیخ اعظم است که این قسم را می‌خورند و درست است.

یک قول هم فرمایش استاد است که نه این جا اصلاً احتیاج به قسم نیست، مگر در یک صورت.

خب این بحث هم تمام شد راجع به این. بعد شیخ اعظم قدس سره...

س: یعنی حتماً باید برود پیش قاضی حکم کند یا این که خودشان می‌توانند به این نتیجه برسند که این معامله باطل است، صحیح است.... این که قائل به بطلان است. ما الان می‌خواهیم فتوا را به دست بیاوریم دیگه. این که این جا به دست آمد این است که این‌ها حتماً باید... این جا هیچی معلوم نیست مثلاً..

ج: بله اگر به قاضی مراجعه نکردند خب اگر این آقای فضول تقلیداً او اجتهاداً می‌گوید این معامله بالمره باطل است، چون من دیگری را قصد کردم. حالا آن موقع هم که دیگری را قصد کرده شاید مسأله بلد نبوده، رفته اجتهاد کرده یا رساله مرجعش را دیده یا استفتاء کرده، فهمیده این معامله بالمره باطل است. خب پس فضول خودش را مرخص می‌بیند. حالا آن طرف مقابل، چون می‌گوید نه ظاهر این بوده دیگه. او البته می‌تواند، اگر به نحوی می‌تواند او را در فشار قرار بدهد بر این که معامله درست بود و تو باید این را تطبیق کنی، به ما بدهی. یا این جا این بحث هم پیش می‌آید که بعضی فقهاء مطرح کردند که می‌تواند تقاص کند. خب او می‌گوید من در ذمه دیگری قصد کردم، این می‌گوید نه به ذمه دیگری بود خلاف ظاهر حرف خودت است. تو خودت به من فروختی. اگر اطلاع ندارد واقعاً و حرف او را قبول نمی‌کند، این غیر فضول. خب قهراً این معامله معامله صحیحی است، معامله درستی است، او ده من گندم به این بدهکار است، این هم که پول را فرض کنید که داده، در این جا گفتند می‌تواند تقاص کند، اگر مالی از این بایع فضول به دست این مشتری رسید این جا می‌تواند....

س: اگر بداند .. که فضول دارد.

ج: نمی‌داند، ظهور کلام است.

س: اگر مقدر هست...

ج: ببینید یک وقت می‌گوید نکردم، دو جور است، عرض کردم یک وقت می‌گوید من خودم را قصد نکردم دیگری را قصد کردم. تارة آدم ثقة معتمدی است، می‌داند دروغ نمی‌گوید، راست دارد می‌گوید. خب حالا که

دارد راست می‌گوید تازه باز قائل است در این موارد، معامله بالمره باطل است خب می‌گوید پس بنابراین من حقی ندارم. مشتری می‌گوید من حقی ندارم چون معامله باطل است، چون دیگری را قصد کرده، من هم قبول دارم که دیگری را قصد کرده. اگر قبول نمی‌کند که دیگری را قصد کرده یا قبول می‌کند ولی قول نائینی را قبول دارد می‌گوید بله دیگری را قصد کرده باش ولی توی این موارد خود به خود، اتوماتیک معامله به گردن خودت می‌افتد. پس بنابراین روی این قول که بگوید در مسأله قبل، یعنی در بحث اول، فرمایش محقق نائینی و آن علامه حلی و این‌ها را قبول می‌کند می‌گوید باشد من قبول دارم تو قصد دیگری را کردی اما معامله به گردن تو افتاده، من هم مقلد آن‌ها هستم، یا اجتهادم این است، خب می‌تواند او را مجبور کند به این که..

س: ... اگر واقعاً فضول قصد غیر کرده باشد....

ج: ظاهر کلامش برای من حجت است. و الا مثل این که شما می‌گویید می‌گوید بعت، من نمی‌دانم هزلأ گفت یا واقعاً قصد جد داشت؟ می‌شود؟

س:

ج: خب بله دیگه، این ظواهر است دیگه. ظاهر است ولی ممکن است شوخی کرده، یا دارد خبر می‌دهد بعتُ هذا، انشاء نمی‌کند.

س: ظاهر حال ... اگر شامل ...

ج: چرا، گفته بعتُ هذا دیگه.

س: این که من در صدد برآمدن ظاهر حال من است.

ج: نه نه، یک وقت معاطات است، این جا که معاطات از آن طرف معنا ندارد چون کلی است.

س: نه حال من این است که بایع هستم.

ج: لفظ گفته دیگه، انشاء کرده دیگه. انشاء لفظی بوده این جا.

س: ... عوض را کلی آورده گفت بعت...

ج: طرف بایع را می‌گویید یا طرف مشتری را می‌گویید؟ می‌گوید بعت ده من گندم را به این ثمن، ثمن معلوم است. آن که مال مشتری است. یا مشتری گفته قبلتُ آن متاع خارجی که فروخته به یک ثمنی که می‌گوید آن ثمن کلی است و در ذمه دیگری قصد کردم. علی‌ای حال در جایی که به قاضی مراجعه نکنند و خودشان می‌خواهند طبق فتاوا عمل بکنند در این جا این جوری می‌شود که این آقای غیر فضول باید ببیند فتوای او در این مقام چیه. اگر قبول دارد که بطلان آن موقع را قبول دارد که اگر واقعاً قصد دیگری را کرده باشد باطل است،

اما می‌گوید آقا شما که اسم کسی را نبردی، قرینه‌ای بر این اقامه نکردی، ظاهر کلامت این است که خودت.. این ظاهر حجت است بر همان اخذ می‌کند و او را می‌تواند در فشار قرار بدهد که آن مبیع را باید تحویل من بدهی. و اگر این فشارها را هم دید اثر نمی‌کند، فرمودند بعضی که اگر مالی از او پیشش هست یا بعداً مالی از او پیش او آمد می‌تواند که تقاص کند، این البته در صورتی است که مثلاً ثمن را هم پرداخته باشد.

س: دلیل بر بطلان غیر از این ... دیگه علما نداشتند.

ج: بله؟

س: غیر از این ... مدعا و منکری که مرحوم آقای خویی هیچ کلام دیگری در بطلان این معامله نیست؟

ج: غیر از این ما ندیدیم.

س: ... معامله پس صحیح است، یعنی قطع بر بطلان آن نداریم الا این که این ...

ج: برای بطلان که چرا. آن بحث اول که یادمان نرود. بحث اول عرض کردیم اگر آقای فضول اجتهاداً او تقلیداً می‌گوید در این موارد معامله باطل فی الواقع.

س: آهان فی الواقع.

ج: بله دیگه، آن بحث اول بود. خب می‌گوید معامله باطل است، حالا ما آمدم یک حرفی زدیم. یا آن موقع که گفتیم نمی‌دانستیم بعد رفتیم اجتهاد کردیم یا رفتیم از فقیه پرسیدیم گفت معامله باطل است، خب من دیگه چیزی ندارم. مشتری هم اگر گفت معامله باطل است در این صورت، مشتری که ظاهر کلام است. مشتری یک وقت قبول می‌کند گفتیم چه می‌شود، اگر قبول هم نکرد مشتری خب نه. خب این تمام شد.

بعد محقق خویی قدس سره چون عرض کردم که ما مبنای بحث‌مان ترتیبی است که محقق خویی در موسوعه فرموده است، چون کلام شیخ را خوب تلخیص می‌فرماید و منظم فرموده است، از این جهت ما محور را همین موسوعه محقق خویی قرار دادیم. بعد ایشان می‌فرمایند «ثم تعرض الشيخ لمسألة أخرى» صفحه 427 «و هی لو جمع العاقد بین المتنافیین» گاهی عاقد، همین عاقد فضول بین متنافیین جمع می‌کند. مثلاً می‌گوید که این متاع را فروختم برای زید به ثمن در ذمه خودم، متاع زید را، نه متاع خودش را. متاع خارجی زید را. می‌گوید متاع خارجی زید را فروختم به تو ایها مشتری به ذمه خودم. خب این یک تنافی در این جا وجود دارد. اگر این متاع را به او فروختی باید ثمن از کیسه او خارج بشود بیاید توی کیسه این. این که می‌گویی به ذمه خودم با آن تنافی دارد. در این مواردی که چه در ناحیه مشتری، چه در ناحیه بایع وقتی تنافی حاصل شد آیا این معامله

درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: بیع فضولی تاریخ 1401/07/16

باطل است یا درست است؟ این بحث جدیدی است که مطرح کردند که ان شاء الله برای جلسه بعد و صلی الله

علی محمد و آله.

پایان.